بسم الله الرحمن الرحیم

ادبیات استظهاری با تاکید قرآنی، استاد بغدادی[[1]](#footnote-1)

جلسه اول

انواع نحو:

1. نحو معنایی: بیشتر تمرکز بر روی معنا و تفاوت معنایی(مثلا فرق ادوات شرط، فرق حال و تمییز و ...)

کتاب معانی النحو(فاضل سامرائی)

1. نحو تحلیلی،
2. نحو تیسیری و ...

هیچکدام یک از این ها، رویکرد مطلوب نحو نیستند.

در کتب درسی حوزه، یک چیزی خیلی لازم است و کمتر مورد توجه واقع می شود.

هدف ما در حوزه: فهم متون دینی(آیات و روایات)؛ یعنی فهم معنایی از متون دینی که بتوانیم آنرا نسیت بدهیم به گوینده(الله تعالی یا معصومین) که آن معنایِ برداشت شده هم، مراد و مقصودِ گوینده بوده است و هذا استظهار(أی: ظهور گیری)، پس هدف ما رسیدن به معنای متون دینی است، اما نه هر معنایی، بلکه آن معنایی که بتوانیم استناد بدهیم به آن متکلم، که او هم، آن معنا را اراده کرده است. (نه اینکه احتمالا مرادِ متکلم بوده است)

ادبیات استظهاری: یعنی تمام دانش هایی که در حوزه خوانده می شود(صرف و نحو و بلاغت و لغت و...)، باید همۀ اینها به یک نتیجه ای برسند و آن هدف و نتیجه؛ استظهار از متن با تأکید بر متون دینی است( یعنی واقعا ما بتوانیم به مراد متکلم برسیم)

چرا چنین رویکردی در کتب حوزوی الان نیست؟!

چون الان ما یک مجموعه گسسته ای از قواعد در صرف و نحو و... یاد می گیریم، بعدا که می خواهیم در فقه از یک روایت، یک حکم برداشت کنیم، باید بگوییم که واقعا مراد مولی و معصومین، همین حکمی است که من دارم برداشت می کنم.

روش مرسوم در تجزیه و ترکیب؛ بررسی احتمالاتِ تجزیه و ترکیبی در آیات و روایات

من نمی گویم که این روش اشتباه است، ولی آنچیزی که هدف اصلی و اساسی است؛ احتمال سازی نیست، چرا که احتمال سازی، یک مسیر و پلی است برای رسیدن به مراد و استظهار است(که متأسفانه این مرحله، حلقه مفقوده است در سبک حوزه)

پس هدف اصلی: رسیدن به مراد و مقصودِ متکلم است که در غالبِ موارد می شود که به آن رسید.

ادبیات استظهاری با تأکید بر متونِ دینی، یعنی هدفِ ما، فقط متون دینی نیست؛

چرا گفتیم: «ادبیات»؟ چون یعنی نگاهمون فقط به صرف و نحو و بلاغت نیست، بلکه کلا هرچه که با زبان و ادبیات عربی مرتبط است.

چرا گفتیم: «استظهاری»؟ یعنی ظهور گیری از کلام.(یعنی برداشت فنی و دقیق و حرفه ای)

استظهار در مقابل استسحان است(استسحان: یعنی برداشت ذوقی و سلیقه ای از کلام، نه برداشت فنی و حرفه ای)

چرا می بایست برداشت ما از کلام، استظهاری(أی: فنی و دقیق) باشد؟ چون می خواهیم این برداشت رو به گردنِ متکلم بیندازیم که او، این برداشت را اراده کرده و گفته است(یعنی من ادعا می کنم که دارم قصد و مراد متکلم را می فهمم).

در نحوِ معنایی، در غالبِ موارد دچار و در دامِ استحسان می افتیم.(یعنی در این رویکرد نحوِ معنایی، مصنف بیشتر دوست دارد که آن تفاوت های معنایی و جود داشته باشد، تا اینکه واقعا آن تفاوت ها وجود داشته باشند، یعنی برداشتِ متکلم یک جورایی، تحمیلِ بر کلام است)

چرا گفتیم: «با تأکید»؟چون ما در حوزه تمرکزِ ویژه ای بر رویِ آیات و روایات داریم و یعنی نباید از قمست عام(أی: ادبیات استظهاری)، غافل بشویم و باید به قسمتِ خاص(أی: با تأکید بر متون دینی) هم، بپردازیم.

ولی متأسفانه در قسمت عام، علاوه بر اینکه از آن غافل نشده ایم، بلکه زیاد هم به آن می پردازیم( و این خوب نیست). مثلا: وقتی میخواهیم راجع به لفظ «تقوی» را بررسی کنیم که به چه معناست، ولی معمولا به کتب لغت(که عام است) مراجعه می کنیم گر چه که این باید باشد ولی باید به قسمت خاص(متون دینی) هم بپردازیم، یعنی علاوه بر بررسی لفظِ «تقوی» در معاجم و کتب لغت، باید به فرهنگ دینی قرآن و روایات هم، مراجعه کنیم. چرا که خداوند و ائمه اطهار، گاهی اوقات بعضی از ظرافت ها و نکاتی را در الفاظ به کار می برند که این ظرافت ها با مرجعه به فرهنگ متون دینی بدست می آید.

چرا گفتیم: «متن»؟ چون مثلا گاهی اوقات می گویند فلان آیه را تجزیه و ترکیب کنید! بدون اینکه آیات قبل و بعد و شأن نزول و مخاطب و ... را هم بیان کنند، این قید؛ یعنی در امر تجزیه و ترکیب باید تمام قرائن و شرائط را هم سنجید.

چرا گفتیم: «دینی»؟ یعنی آیات و روایات

پس به طور خلاصه: آنچه که رویکردِ حوزوی به ادبیاتِ مطلوب حوزوی است؛ رویکرد ادبیات استظهاری با تأکید بر متون دینی است.

اشکال: این نوع از رویکرد که صرف و نحو و ... را شامل نمی شود بلکه تفسیر و اصول را شامل می شود؟

این نوع رویکرد داشتن، سریز می کند به ادبیات موجود در حوزه(حداکثر: نوشتن کتب با این رویکرد، حداقل: تأثیر بر سبک و روشِ درس خواندن و روشِ تحصیلِ ما)

بهترین سال برای پیاده کردنِ این رویکرد: پایه3

چرا در بلاغت، رویکردِ استظهاری با بلاغت، عجین شده است؟ چون اساس کار در بلاغت، بر روی مقتضای حال و مقصود و مراد متکلم است. ولی این رویکرد در بلاغت، بسط داده نشده است.

تعبیر دقیق تر: ادبیاتِ استظهاری با رویکرد متونِ دینی و استظهارِ لایه هایِ مرادِ متکلم. چرا که به طور خاص متون دینی، لایه لایه است. (چه لایه های طولی و چه لایه های عرضی)

مثلا لایه های عرضی: یک لایه، لایه ادبی است(بلاغت موجود)، یک لایه، لایه عرفی آیات و روایات(صرف و نحو)، یک لایه، لایه قانونی است، یک لایه، لایه هستی شناسانه است، یک لایه، لایه تربیتی است(یعنی چطور می خواهد نفس انسان را تربیت کند)، یک لایه، لایه...

سئوال: این لایه هایی که بیان شد، چه ربطی به ادبیات دارند؟ اینکه همه آنها یک سر ریزِ ادبی دارند.

لایه عرفی: همان علم صرف و نحو و لغت.

لایه ادبی: همان بلاغت موجود

لایه تربیتی: یعنی استظهارِ ادبی از لایۀ تربیتیِ متن دینی.

مثلا امر در لایه تربیتی بر چی دلالت می کند؟!

چرا که آیا در بحث های تربیتی، همچون بحث های فقهی، واجب و مستحب و ... داریم، یا نه! باید اسلوب های مرتبطِ با این لایه را با تحقیق و تفحص به دست آوریم؟!

در کتابِ مستقلی از آن، بحث نشده است، ولی در ضمنِ تفاسیر و ... بیان شده به صورت پراکنده.

لایه قانونی: یعنی فقهِ به معنایِ مرسوم.

یک کتابی که به صورتِ ناخودآگاه به لایه نتایجِ قانونیِ زبان دین می پردازد؛ بخشِ الفاظِ علم اصول است.

مثلا صیغه امر بر وجوب دلالت می کند.

لایه معرفتی و هستی شناسانه دین است.

یعنی همان تأویل، ولی به معنای صحیح اش که از آن، در مباحث عرفانی تا حدودی بحث شده است.

لایه عرفی:

لغت و مفردات:

معاجم ادبی و عرف عرب و مفردات

معاجم قرآنی و روایی(أی: فرهنگ قرآنی و روایی)

صرفی:

عدد:

وزن:

جنس:

جامد یا مشتق:

شناخت:

إعراب و بناء:

نوعِ حرف آخر:

منصرف یا غیر منصرف:

وضعیت حرف اصلی:

بناء اسم:

نحو:

سطح3. یعنی فقط به یک وجهِ تجزیه و ترکیب بسنده نشود بلکه چندین وجه که مطابق با قواعد ادبی است، بیان شود.

سطح4. بعد از استخراجِ وجوهِ محتمل، به تفاسیر ادبی و اعراب القرآن ها مراجعه شود.

سطح5. آموختن روشِ اتخاذ مبنا و کار کاربردی(أی: تحلیل و استدلال و اشکال و ...)

سطح6. اتخاذ مبنا؛ تشخیص نظر و قولِ بهتر بوسیلۀ قواعد و اصول ادبی.

لایه ادبی(بلاغت):

بیان اغراض

بیان اسالیب

لایه تربیتی(أی: استظهارِ ادبی از لایۀ تربیتیِ متن دینی):

لایه قانونی(أی:یعنی اصول فقه و فقهِ به معنایِ مرسوم):

لایه هستی شناسانه و معرفتی(أی:تأویلِ به معنایِ صحیح اش):

نکته: در آنِ واحد، از یک جمله می توانند، هم ارادۀ قانونی کنند و هم ارادۀ تربیتی کنند و هم ارادۀ ادبی کنند و هم ارادۀ معارفی کنند.

مثلا می توانیم اسم تفضیل را از لحاظ ادبی در زبان عرب بررسی کنیم، و هم می توانیم اسم تفضیل را مستقلا در قرآن بررسی کنیم و.. .

* خلاصه و نتیجه: حداقلِ حداقل اش یک شیوه ای دارد که آن شیوه، این است که یاد بگیریم که چطوری می شود از متون دینی استظهار کرد.

سئوال: خب! این ها را در ادبیات در کجا به ما یاد می دهند؟ بحث های تجزیه و ترکیب(خصوصا کتابِ مغنی اللبیب) و بلاغت

جلسه دوم

واقعا این جور بحث ها، چقدر کار ادبیات و ادیبان است؟ ما در این جا بر سرِ رویکردِ مطلوبِ حوزوی بحث می کنیم شایدِ انتظاری از بیشتر ادباء، نبوده که بیایند به این نوع بحث ها بپردازند، چراکه دغدغه آنها، علمِ نحو بوده است.

شاید به یک معنا، علمِ دیگری را تأسیس کنیم یا در تدریس ها این رویکرد لحاظ شود، چرا که ما از ادبیات، یک هدفِ حوزوی داریم؛ اینکه ما صرف را برای صرف نمی خوانیم یا نحو را برای نحو نمی خوانیم. بلکه هدفِ ما از آنها؛ استظهارِ از متن با تأکید بر متون دینی است.

عرایضِ ما نسبت به ادباء:

اشکالی که به ادبا و مؤلفین کتب صرف و نحو و بلاغت است؛ این است که به این جنبۀ معنایابیِ صحیح، کمتر پرداخته اند. یعنی می شد یا می شود که این رویکردِ استظهاری، تفکیک بشود.

ادبایی همچون: رضی و ابن هشام، کار های استظهاری می کنند(یعنی اینکه ما می بایست به کشفِ مراد برسیم، توجه بیشتری داشته اند)

عرایضِ ما نسبت به مفسرین:

اگر ادبا هم هر توجیهی داشته باشند، باز می بایست که مفسرین این کار را می کردند، چرا که مفسر که دیگر مانندِ ادیب، احتمال سازی نیست، بلکه هدفِ اصلیِ مفسر؛ کشفِ مراد خداوندِ متعال است. ولی متأسفانه مفسرین در رویکردی که ادبا داشته اند، غرق شده اند.

حتی تفاسیری که شهرت دارند در قوی بودن در مسائل ادبی مانندِ کشاف زمخشری، این قدر واضح نیست در آن که می خواهد به یک کشفِ معنایِ مرادِ خداوند برسد.

مفسرینی همچون: ابن عاشور، علامه طباطبایی، سید علی خان در شرح صحیفه سجادیه، به طورِ ویژه، دغدغه هایِ استظهاری دارند(یعنی من صرف و نحو و بلاغت را آوردم در خدمت این کلام، تا ببینم این کلام چه می گوید، نه اینکه احتمال سازی کنم و تمرین کنم)

سئوال: خب! چرا مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب به طور خاص جایِ تمرینِ اینطور کار هاست؟! چراکه مغنی یک نوع اعراب القرآن است، زیرا فصولِ مغنی از یک زاویه هایی وارد شده که احساس می شود این مباحث، ربطی به علم نحو بما هو نحو ندارد.

چرا که دغدغه مغنی؛ این است که من رفتم تفاسیر ادبی و اعراب القرآن ها را دیدم، که نکاتی در آنها بوده که جالب و شایسته بوده ولی پراکنده بوده یا نکاتی بوده که مورد غفلت واقع شده یا...(بطور خلاصه: یعنی چیز هایی که در کتب مرسومِ نحوی نیست ولی به دردِ فهم قرآن می خورد).

مغنی اللبیب، تا حدِ بسیار خوبی ظرفیتِ انطور خواندن(أی: رویکرد ادبیات استظهاری با تأکید بر متون دینی) را داراست. که می توان از آن، شیوۀ استظهارِ قرآنی را فراگرفت.

هدف اصلیِ مغنی اللبیب، اجتهادِ در نحو نیست(یعنی این هدف برای عموم لازم نیست و می شود که حاصل بشود)، بلکه آن چیزی که حداقل برای همه نخبگان لازم است؛ یاد گرفتنِ شیوۀ استظهارِ از قرآن است(یعنی شیوۀ ای که می بایست برای ورود و خروج برای رسیدن به نتیجه ادبی قرآن برسیم)

نکته مهم: نقل از بزرگان: ابن هشام در تمامِ مواردِ مغنی، ناظر به یک مشکلی در تفاسیرِ ادبی است، یعنی وقتی که ابن هشام یک آیه ای را به عنوان مثال مطرح می کند، فقط از باب مثال نیست که آنرا مطرح می کند، بلکه با آن مثال زدنش به آن آیه، یک مشکل یا یک اختلاف یا یک شبهه یا یک نکته یا یک چیزی را دارد حل می کند(که شاید 99درصدِ اساتیدِ مغنی اینرا نمی دانند).

بطور خلاصه؛ شما اگر بعدا خواستید که در لایه تفسیر کار کنید یا در لایه فقه تربیتی کار کنید یا ... کار کنید، باید بروید به سمتِ فهمِ متناسبِ مرادِ اون لایه. حداقل و کمترین کاری که شما می بایست الان انجام دهید؛ فراگیری و یادگیریِ استظهار از قرآن است.

سئوال: چرا افراد به سختی مفسر می شوند یا اصلا نمی شوند؟ چون این بحث ها به صورت پراکنده در جاهای مختلف آمده و در یک منبع و کتابِ معینی جمع آوری نشده اند.

کتاب تحلیلِ ادبی نهج البلاغه و صحیفه سجادیه(استاد عشایری)، نشر جامعه المصطفی

اصل دغدغه: اینکه تلاش های جزیره جزیره وار را که پراکنده اند، جمع آوری کنیم(استظهار از متن دینی)

قلب این کتاب؛ بخش سوم(از ص120 الی ص220): قرائن و قواعد ادبی

آن کلید مهمی که در ادبیات مهم است: بحث قرینه است.

مثلا در مختصر المعانی یا مغنی زمانی که ابن هشام چندین وجه را بیان می کند و هیچکدام را هم ترجیح نمی دهد؛ شما می بایست تمرین کنید که مثلا با این قرائن و ...، مراد خداوند، این احتمال است. یا مثلا زمانی که یکی از احتمالات را ترجیح داده، با نگاه انتقادی به آن نگاه کنید و بگویید که آیا درست عمل کرده یا نه؟!

در مغنی، مثال ها را با رویکرد مثال نگاه نکنید، بلکه باید با رویکرد استظهاری به مثال های مغنی نگاه کرد؛ یعنی ابن هشام چطوری از قرآن، استظهار می کند؟

این سبک کار کردن در سه بحث از علوم دینی، خیلی جدی است:

1. تفسیر قرآن: مقدمات یا مؤخرات یا در لابه لایِ آیات مثلا: در مقدمه المیزان، موضوع له لغت؛ اینکه الفاظ وضع شده اند برای ارواح معانی. و مانندِ تفسیرِ حمد حضرت امام(ره) و ... .

2. تفسیر روایات

مانند منطق فهم حدیث(طباطبایی)؛

3. علم اصول

محصولِ ادبیات خواندن: استظهار از متون دینی

ادبیات موجود در حوزه از دو جنبه ضعف دارد:

1. جنبه عام: ادبیات ما، خیلی نگاهِ یک پارچه به متن ندارد.

2. جنبه خاص: اینکه به طور خاص با تأکید با متونِ دینیِ ما نیست. چرا که متکلم این متون، فردِ حکیم است.

چند کتاب که سعی شده که رویکردِ کارِ متنی را در خودشان داشته باشند.

مثلا کتاب روش فهم متن(رستگار، بوستان کتاب)

هرمونتیک: یعنی روش تفسیر و فهم متن . علم استظهار

یک کتابی که از کتاب بالا، فنی تر و بهتر؛ کتاب نظریه تفسیر متن(واعظی، نشر حوزه و دانشگاه)

در آن کتاب آمده: فرایندِ فهمیدنِ یک متن بصورتِ قدم به قدم چیست؟،

کتاب بیولوژی نص

کتاب زبان قرآن و مسائل آن(نشر سمت و نشر حوزه ودانشگاه)

کتاب تفسیر قرآن در پیدایش و پیشرفت علوم ادبی

بطور خلاصه: در مغنی و بلاغت و تجزیه و ترکیب، ظریفتِ این هست که رویِ کارهایِ از متون مقدس کار کنید.(باید دغدغه مند باشید)

جلسه سوم(ادبیات قرآنی)

ادبیات استظهاری، واسطۀ بین ادبیاتِ حوزه(أی: صرف و نحو و بلاغت) و مقاصدِ حوزوی است(أی: فقه و تفسیر)

ادبیات استظهاری با تأکیدِ بر قرآن(خیلی خیلی مهم و خیلی خیلی مغفول)

مراد از ادبیات قرآنی؛ یک چیزی بین ادبیات مرسوم و تفسیر مرسوم است، به همین خاطر وقتی که ادبیات می خوانیم، می گویند: بعدا در تفسیر به آن رسیده باشید! و وقتی که به تفسیر می رسیم، می گویند: باید قبلا در ادبیات می خواندید!

ادبیات استظهاری با تأکید بر قرآن؛ یعنی وقتیکه ما ادبیاتِ محضِ عرب را یاد گرفتیم، حالا آن را در متونِ مهم، پیاده می کنیم.

سلسله اعراب القرآن: تجزیه و ترکیب قرآن

سلسله غریب القرآن: تمرکز بر روی لغات قرآن. مانندِ مفردات راغب و مجمع البیان

سلسله معانی القرآن:

سلسله مشکل القرآن: پرداختن به مشکلات قرآنی، و دارای شبهات و ...

سلسله اعجاز القرآن: اعجاز ادبی قرآن و لطائف و ظرائف قرآن

سلسله متشابه القرآن: آیات شبیه به هم(برای حفّاظ)

این سلسله ها، جزءِ چه علومی اند؟!!

کتاب مغنی اللبیب یکی از غنی و عمیق ترین کتبِ نحو قرآنی است، که از یک طرف، کاملا نحو است و از یک طرفِ دیگر، کاملا دغدغه قرآنی دارد(مثلا وقتی مغنی اللبیب رو ورق می زنید، می گویید: چرا اینقدر مثال دارد؟! باید گفت که جنابِ ابن هشام دغدغه قرآنی داشته که ناظر بر آن این کتاب را نوشته ولی در مغنی الأدیب، این غرض گم شده، چرا که مثال های زیاد قرآنی را کم کرده اند)

1. به تقریر هادی رضایی، طلبه پایه سه، مدرسه امام حسین(علیه السلام)، مشهد مقدس، 09157584102 [↑](#footnote-ref-1)